

# رابرت مندل<sup>۱</sup>

## برندهٔ جایزهٔ نوبل سال ۱۹۹۹ در علم اقتصاد

ترجمهٔ مهندس عزیز کیاوند

### شرح حال علمی

رابرت الکساندر مندل، در ۱۹۳۲ میلادی در کانادا به دنیا آمد. از دانشگاه بریتیش کلمبیا لیسانس گرفت و تحصیلات خود را برای اخذ درجه فوق لیسانس و دکترا در دانشگاه‌های واشنگتن و ام آی تی، و دانشکدهٔ اقتصاد لندن ادامه داد. وی در سال ۱۹۵۶، از دانشگاه ام آی تی دکترا گرفت. رسالهٔ او برای اخذ درجهٔ دکترا، دربارهٔ حرکت‌ها و جریان‌های بین‌المللی سرمایه بود. مندل، پس از کسب چند کرسی استادی، در سال ۱۹۷۴ به دانشگاه کلمبیای نیویورک پیوست و تاکنون در همین دانشگاه، اقتصاد درس داده است. در سال تحصیلی ۵۷-۱۹۵۶، بورس فوق دکترای اقتصاد سیاسی دانشگاه شیکاگو را به دست آورد. پیش از آنکه در سال ۱۹۶۱ به صندوق بین‌المللی پول بپیوندد، در دانشگاه استنفورد و مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز درس می‌داد. از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱، استاد اقتصاد دانشگاه شیکاگو و سردبیر نشریهٔ *جورنال اف پلیتیکال اکنومی*<sup>۲</sup>، و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵، تابستان‌ها به سوئیس می‌رفت و در مؤسسهٔ مطالعات بین‌المللی ژنو اقتصاد بین‌المللی درس می‌داد. در سال تحصیلی ۹۸-۱۹۹۷، استاد اقتصاد مرکز مطالعات بین‌المللی بولونا، در دانشگاه جان هاپکینز بوده است.

1. Robert Alexander Mundell

2. Journal of Political Economy

پروفسور مندل مشاور تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، کمیسیون اروپا، چند دولت در اروپا و آمریکای لاتین، هیئت مدیره بانک مرکزی آمریکا، خزانه‌داری آمریکا، و دولت کانادا بوده است. در ۱۹۷۰، مشاور کمیته پولی کمیسیون اقتصادی اروپا، و در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳، عضو گروه مطالعاتی آن بود که روی اتحادیه اقتصادی و پولی اروپا مطالعه می‌کرد. از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۸، عضو گروه مطالعاتی دانشگاه پرینستون بود که روی اصلاح نظام پولی جهان کار می‌کرد و بین سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۸۷، رئیس کنفرانس‌های سانتا کلمبا بود، که روی اصلاح نظام پولی جهان کار می‌کرد. پروفسور مندل که کتاب‌ها و مقاله‌هایی متعدد درباره نظریه اقتصاد بین‌الملل نوشته است، یکی از نخستین طرح‌های پول واحد اروپا را تهیه کرد و به‌عنوان پدر نظریه حوزه‌های پولی بهینه<sup>۱</sup> شناخته شده است. او از پیشگامان نظریه سیاست پولی و مالی مختلط، نظریه تورم و بهره و رشد، رهیافت پولی به موازنه پرداخت‌ها، و یکی از پایه‌گذاران اقتصاد به‌کارگیری کارآمد نیروی کار و سرمایه بود. وی درباره تاریخ نظام پولی بین‌المللی نیز بسیار نوشته است.

آثار قلمی مندل بیش از صد مقاله در نشریه‌های علمی و این کتاب‌ها است:

نظام پولی بین‌المللی: درگیری و اصلاحات ۱۹۵۶؛ انسان و اقتصاد و اقتصاد بین‌المللی ۱۹۶۸؛ نظریه پولی: بهره، تورم، و رشد در اقتصاد جهانی ۱۹۷۱؛ کتاب‌هایی که ایشان با همکاری دیگران نوشته‌اند عبارتند از: بررسی ابعاد پولی اقتصاد جهانی (۱۹۸۳)؛ عدم تعادل جهانی (۱۹۹۰)؛ بدهی، کسری و عملکرد اقتصادی (۱۹۹۱)؛ بنای اروپای جدید (۱۹۹۲)؛ رشد و تورم در چین (۱۹۹۶).

پروفسور مندل در ۱۹۶۵ نطق یادواره فرانک گراهام را در دانشگاه پرینستون ایراد کرد، سال ۱۹۷۴ در دانشگاه کمبریج، درباره مارشال سخنرانی کرد؛ و در ۱۹۹۸، سخنرانی‌های اهلین<sup>۲</sup> را ایراد کرد. او نخستین استاد پژوهشگر بنیاد فورد بود که در ۱۹۶۵-۱۹۶۴ در مؤسسه بروکینگز راجع به اقتصاد بین‌المللی تحقیق کرده و در سال تحصیلی ۶۶-۱۹۶۵، استاد پژوهشگر بنیاد فورد در زمینه اقتصاد در دانشگاه شیکاگو بود. در ۱۹۸۰، استاد علوم ارتباطات دانشگاه

1. Optimum Monetary Areas

2. Ohlin

کالیفرنیا، جنوبی، و استاد اقتصاد دانشگاه مک گیل (۱۹۸۹-۹۰)، و استاد اقتصاد دانشگاه پنسیلوانیا (۱۹۹۰-۹۱) بود و اکنون، در سال تحصیلی ۱۹۹۷-۹۸ در مرکز بلونا اقتصاد درس می‌دهد. جایزهٔ گائینهام را در ۱۹۷۱، و مدال و جایزهٔ ژاک روف را در ۱۹۸۳ به دست آورد. در ۱۹۹۲، از دانشگاه پاریس دکترای افتخاری گرفت. و کرسی استادی افتخاری دانشگاه رنمین چین در سال ۱۹۹۵ به وی اهدا شد. در سال ۱۹۹۷، لوح افتخار انجمن اقتصاددانان آمریکا را دریافت کرد و در سپتامبر ۱۹۹۸ سخنرانی‌های اهلین را ایراد کرد و اکتبر همین سال به عضویت آکادمی علوم و ادبیات آمریکا پذیرفته شد. پروفیسور مندل در ۱۹۹۹، برندهٔ جایزه نوبل در رشتهٔ اقتصاد اعلام شد.

## اعطای جایزهٔ نوبل

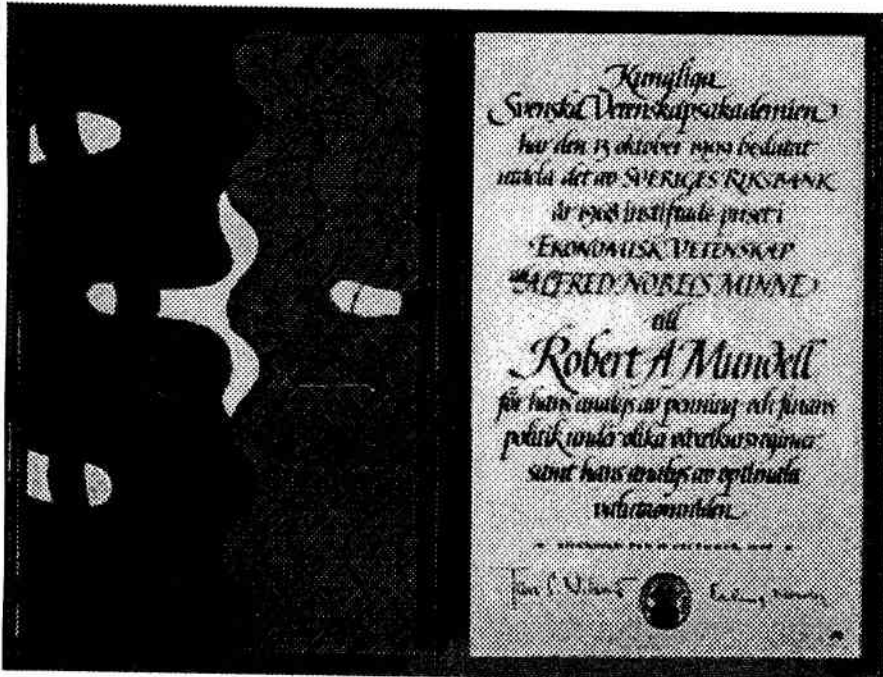
فرهنگستان سلطنتی علوم سوئد جایزهٔ اقتصادی سال ۱۹۹۹ بانک سوئد را به یاد آلفرد نوبل به پروفیسور رابرت الکساندر مندل، استاد دانشگاه کلمبیای آمریکا برای تحلیل او از سیاست پولی و مالی تحت نظام‌های مختلف نرخ ارز و تحلیل او از حوزه‌های پولی بهینه<sup>۱</sup> اهدا می‌کند.

### نرخ‌های ارز مبتنی بر سیاست اقتصادی و تحرک سرمایه

رابرت مندل نظریه‌ای را پایه‌گذاری کرد که بر ملاحظات عملی سیاست پولی و مالی در اقتصادهای باز حاکم است. کارهای او دربارهٔ دینامیسم پولی و حوزه‌های پولی بهینه، نسل‌های پی‌درپی پژوهشگران را الهام بخشیده است. مقاله‌ها و کتاب‌های مندل، به‌رغم چند دهه قدمت، برجسته و شاخص باقی‌مانده است و محور اصلی تعلیمات اقتصاد کلان بین‌المللی را تشکیل می‌دهد.

دیپلم نوبل ۱۹۹۹ در علم اقتصاد برای

رابرت مندل



Artist: Nils G Stenqvist  
Calligrapher: Annika Rucker

طراح: نیلز جی استنکیست (Nils G Stenqvist)  
خوشنویس: آنیکا روکر (Annika Rucker)

مراسم اعطای جایزه در سالن کنسرت استکهلم در سال ۱۹۹۹

رابرت مندل جایزه خود را از دست پادشاه سوئد دریافت می‌دارد.



Photo: Hans Mehlin, The ENM group

عکاس: هانس مهلین (H. Mehlin). گروه ای ان ام

تحقیقات مندل تأثیری گسترده و دیرپای داشته، زیرا تجزیه و تحلیل رایج- و درعین حال قابل فهم- را با تفسیری مبتنی بر کشف- و شهود و نتایج برآمده از اعمال سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها در آمیخته است. مهم‌تر از همه این است که، مندل آینده تحولات نظام پولی بین‌المللی را با چنان درجه‌ای از صحت پیش‌بینی کرد که بی‌نظیر و تقریباً پیامبرگونه بود. آثار مندل بر اهمیت پژوهش‌های پایه‌ای و تحقیقات اساسی مهر تأیید گذارد. معنای دستاوردهای علمی در مقطعی از زمان ممکن است فهمیده نشود، اما اهمیت عملی و کاربردی آن‌ها خیلی زود آشکار خواهد شد.

ارتباط آثار و نتایج سیاست‌های پولی و مالی با یکپارچگی بازارهای بین‌المللی سرمایه چگونه است؟ چگونه این آثار و نتایج بستگی به این دارد که کشوری نرخ ارزی پول خود را ثابت نگه دارد یا شناور کند؟ آیا لازم است که هر کشوری پول خود را داشته باشد؟ مندل با طرح این نوع پرسش‌ها و جواب دادن به آن‌ها نظریه اقتصاد کلان در بازارهای باز را از نو شکل داده است. او، گام‌های مهم خود را در دهه ۱۹۶۰ برداشت. رابرت مندل در نیمه دوم این دهه، از روشنفکران پیشتاز و برجسته محیط تحقیقاتی خلاق دانشگاه شیکاگو بود. بسیاری از شاگردان این دوره او در زمینه کاری که وی بنیان گذاشته بود، محققانی موفق از آب درآمدند.

کارها و آثار علمی مندل بدیع است. و تحقیقات مربوط به اقتصاد کلان بین‌المللی را به سرعت متحول ساخت و توجهی روز افزون را به سوی بحث عملی درباره سیاست تثبیت و نظام‌های نرخ ارز جلب کرد. پیوستن او به بخش پژوهش‌های صندوق بین‌المللی پول از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳، مسیر پژوهش‌های او را تعیین کرد و نیز توجه سیاست‌گذاران اقتصادی را به نتیجه تحقیقات او جلب نمود.

### نتایج و پیامدهای سیاست تثبیت

رابرت مندل، در مقاله‌هایی که در سال‌های اول دهه ۱۹۶۰ منتشر کرد- و در کتاب اقتصاد بین‌المللی (۱۹۶۸) او نیز چاپ شد- تحلیل خود را درباره سیاست پولی و مالی، که به اصطلاح سیاست تثبیت نام گرفته است، در اقتصادهای آزاد ارائه کرد.

## مدل مندل - فلمینگ

مقالهٔ پیشگام او در ۱۹۶۳، به نتایج کوتاه‌مدت سیاست‌های پولی و مالی در اقتصادهای آزاد می‌پردازد. تحلیل او ساده اما نتیجه‌های آن متعدد، محکم و روشن است. مندل، تجارت خارجی و تحرک سرمایه را در مدل به اصطلاح LS-LM اقتصاد بسته، که ابتدا توسط جان هیکس<sup>۱</sup> (برندهٔ جایزهٔ اقتصاد نوبل در ۱۹۷۲) ارائه شد، قرارداد. وی نشان داد که اثرات سیاست تثبیت، به میزان تحرک سرمایه بین‌المللی وابسته است. به خصوص، نفوذ و اهمیت گستردهٔ رژیم نرخ ارز را به روشنی نشان داد: نرخ ارز که شناور شود، سیاست پولی قوی می‌شود اما سیاست مالی ضعیف و بی‌اثر می‌گردد. اگر نرخ ارز تثبیت شود، قضیهٔ برعکس می‌شود.

در مورد جالب توجه خاصی که میزان نقل و انتقال سرمایه زیاد باشد، نرخ‌های بهرهٔ خارجی و داخلی تلاقی می‌کنند (با این فرض که تصور شود نرخ ارز ثابت می‌ماند). در شرایطی که نرخ ارز ثابت بماند، بانک مرکزی باید در بازار پول مداخله کند تا تقاضای موجود برای پول خارجی را در این نرخ ثابت برآورده سازد. در نتیجه، بانک مرکزی کنترل عرضهٔ پول را از دست می‌دهد، که بعد به ناچار بر تقاضای موجود برای پول (نقدینگی داخلی) انطباق می‌یابد. تلاش برای اجرای سیاست پولی ملی با توسل به ابزارهای به اصطلاح بازار آزاد بیهوده است، زیرا این کار نه بر نرخ بهره اثر می‌گذارد و نه بر نرخ ارز. البته، افزایش مخارج دولت، یا اعمال سیاست‌های مالی دیگر می‌تواند درآمد ملی و سطح فعالیت داخلی را افزایش دهد، و از این راه موانع افزایش روزافزون نرخ بهره یا نرخ ارز زیر پا گذاشته شود.

نرخ شناور ارز را بازار تعیین می‌کند، زیرا بانک مرکزی از دخالت در امور پولی دست برمی‌دارد. در این شرایط است که سیاست مالی بی‌اثر می‌شود. در شرایطی که سیاست پولی بی‌تغییر بماند، افزایش مخارج دولت موجب افزایش تقاضای پول می‌شود و نرخ‌های بهره بالا می‌رود. جریان سرمایه از خارج به داخل، نرخ ارز را تقویت می‌کند تا جایی که صادرات خالص،

1. Sir John Hicks

کمتر همه اثرات گسترده افزایش مخارج دولت را خنثی می‌سازد. اما وقتی که نرخ ارز شناور باشد، سیاست پولی به ابزاری مؤثر برای نفوذ بر فعالیت اقتصادی تبدیل می‌شود. افزایش حجم عرضه پول قاعده‌تاً باید نرخ‌های بهره را پایین بیاورد، و جریان سرمایه را به خارج از مرزها تشویق و نرخ ارز را تضعیف‌کند، که این خود از راه افزایش صادرات خالص، رونق اقتصادی ایجاد می‌کند.

نرخ شناور ارز و نقل و انتقال فراوان سرمایه، مشخصه رژیم پولی بسیاری از کشورها است. اما در اولین سال‌های دهه ۱۹۶۰، تحلیل پیامدهای این امر، سرگرمی محافل دانشگاهی به شمار می‌آمد. تقریباً همه کشورها در درون نظام برتون وودز با نرخ‌های ثابت ارز با یکدیگر مرتبط بودند. نقل و انتقال بین‌المللی سرمایه، به‌ویژه از راه اعمال گسترده کنترل‌های ارزی و سرمایه‌ای با مانع روبه‌رو بود.

اما در دهه ۱۹۵۰، کشور خود مندل، یعنی کانادا نرخ پول خود را در برابر دلار آمریکا شناور کرد و به تعدیل تدریجی موانع پرداخت. تحلیل دوران‌دیشانه مندل، در ده سال بعدی به تدریج حقیقت خود را آشکار ساخت، زیرا بازارهای سرمایه درهای خود را گشودند و نظام برتون وودز فروپاشید.

مارکوس فلمینگ (که در ۱۹۷۶ درگذشت)، سال‌ها معاون اداره پژوهش‌های صندوق بین‌المللی پول بود، و در دوره حضور مندل در صندوق مذکور در همین اداره کار می‌کرد. فلمینگ تقریباً هم‌زمان با مندل درباره برنامه تثبیت در اقتصادهای باز تحقیق انجام داد. به همین سبب است که در کتاب‌های درسی امروز از مدل مندل-فلمینگ یاد می‌شود. اما البته، کار مندل از نظر عمق، وسعت و قدرت تحلیل برتر است.

مدل اولیه مندل-فلمینگ محدودیت‌های خود را داشت. برای مثال، مثل همه تحلیل‌های اقتصاد کلان آن زمان، فرض‌هایی ساده را درباره انتظارات بازارهای مالی پیش می‌کشید و قیمت را در کوتاه مدت انعطاف‌ناپذیر می‌دانست. این نقیصه‌ها با تحقیقات بعدی برطرف شد. تحقیقات بعدی نشان داد که اصلاح و انطباق تدریجی قیمت‌ها و انتظارات عقلانی را می‌توان در تحلیل منظور کرد بدون این‌که تغییری معنی‌دار در نتایج حاصل شود.



## مکانیسم پویایی پولی<sup>۱</sup>

مندل برخلاف همکاران خود در این دوره، تحقیق خود را در سطح تحلیل کوتاه‌مدت متوقف نکرد. مضمون اصلی چند مقالهٔ مهم او مکانیسم پویایی پولی است. او بر تفاوت بین سرعت انطباق<sup>۲</sup> کالاها و بازارهای مالی (با عنوان اصل طبقه‌بندی بازار) تأکید کرد. بعدها، این تفاوت‌ها توسط شاگردان او یا دیگران موشکافی شدند و نشان داده شد که چگونه نرخ ارز در برخی از شرایط آشفته از مسیر عادی و منطقی خود خارج می‌شود.

یک مسئلهٔ مهم، کسری‌ها و مازادهای تراز پرداخت‌ها بود. در دوران بعد از جنگ، تحقیق دربارهٔ این عدم موازنه‌ها بر مدل‌های ایستا<sup>۳</sup> مبتنی بود و بر عوامل و جریان‌های اقتصادی واقعی<sup>۴</sup> در تجارت خارجی تأکید می‌ورزید. مندل با الهام از مکانیسم کلاسیک دیوید هیوم دربارهٔ تعادل بین‌المللی قیمت<sup>۵</sup> که بر عوامل پولی و متغیرهای موجودی<sup>۶</sup> تکیه می‌کرد، مدل‌های پویا<sup>۷</sup> را ساخت تا نشان دهد که عدم موازنه‌های طولانی چگونه ایجاد می‌شوند و چگونه می‌توان آن‌ها را از بین برد. وی نشان داد که با تغییر دارایی‌های پولی بخش خصوصی (و در نتیجه ثروت آن) در واکنش به مازادها و کسری‌ها، اقتصاد نیز به تدریج و به مرور زمان خود را با آن سازگار خواهد کرد. برای مثال وقتی که قیمت ارز ثابت نگه داشته شود، و نقل و انتقال سرمایه کُند گردد، سیاست پولی انبساطی نرخ‌های بهره را کاهش و تقاضای داخلی را افزایش می‌دهد. کسری موازنهٔ پرداخت‌ها که در پی آن ایجاد می‌شود جریان سرمایه را به خارج از کشور برقرار خواهد کرد، که این خود تقاضا را کاهش می‌دهد تا این‌که موازنهٔ پرداخت‌ها به نقطهٔ تعادل باز گردد. این نگرش، که برخی از محققان آن را به کار بردند به نگرش پولی به موازنهٔ پرداخت‌ها معروف شد. این نگرش به مدتی مدید نوعی معیار بلندمدت برای سیاست تثبیت در اقتصادهای باز به شمار می‌آمد. بینش‌های ناشی از این تحلیل به کرات در سیاست‌گذاری اقتصادی عملی، به‌ویژه از سوی اقتصاددانان صندوق بین‌المللی پول اعمال شده است.

1. Monetary Dynamics

2. adjustment

3. Static

4. real economic factors and flows

5. International Price adjustment

6. Stock Variables

7. Dynamic Models

پیش از انتشار نظریه‌های مندل، نظریه سیاست تثبیت نه فقط ایستا بود، بلکه بر این فرض استوار بود که همه برنامه‌ها و سیاست‌های هر کشور هماهنگ است و در دست یک نفر یا یک مرکز قرار دارد. برعکس، مندل مدل پویای ساده‌ای به کار برد تا دریابد که هر یک از دو ابزار سیاست پولی و سیاست مالی چگونه باید به سوی دو هدف موازنه خارجی<sup>۱</sup> و موازنه داخلی<sup>۲</sup> هدایت شود تا به مرور زمان اقتصاد را به این هدف‌ها نزدیک‌تر سازد. این بدین معنا است که هر یک از دو مرجع - دولت و بانک مرکزی - برای به کارگیری ابزار تثبیت اقتصادی خود مسئول شناخته می‌شوند. نتیجه‌گیری مندل ساده و سراسر است بود: برای جلوگیری از بی‌ثباتی اقتصادی، این پیوند باید با کارایی نسبی این ابزارها سازگار باشد. در مدل مندل، سیاست پولی با موازنه خارجی و سیاست مالی با موازنه داخلی پیوند دارد. مندل در آغاز کار به عدم تمرکز نمی‌اندیشید، اما با تبیین شرایط عدم تمرکز، ایده‌ای را پیش کشید که سال‌ها بعد، مقبولیت عام یافت؛ ایده این بود که بانک مرکزی باید استقلال پیدا کند و سپس مسئولیت ثبات قیمت‌ها را بپذیرد.

کارها و آثار مندل درباره پویاها، نقطه عطفی در تحقیقات اقتصاد کلان بین‌المللی ایجاد کرد. کارهای او روش پویایی معنی‌داری را در اختیار گذارد، که متغیرهای موجودی و متغیرهای جاری<sup>۳</sup> اقتصاد را از یکدیگر متمایز می‌ساخت، و تعامل و تأثیر متقابل آن‌ها را در اثنای سازگاری و انطباق اقتصاد با وضعیت پایدار و بلندمدتی تجزیه و تحلیل می‌کرد. تحقیقات مندل، مقدمات آشتی را بین تحلیل کوتاه مدت کینز و تحلیل بلندمدت ستتی فراهم کرد. پژوهشگران بعدی، یافته‌های مندل را توسعه دادند. مدل‌های او بسط داده شدند تا تصمیم‌های آینده‌نگرانه خانوارها و شرکت‌ها، انواع بیشتر دارایی‌های مالی و سازگاری‌های پویاتر و پرتوان‌تر قیمت‌ها و حساب جاری را در برگیرند. به‌رغم این تغییرات، بیشتر نتایج کارهای مندل اعتبار خود را حفظ کرده‌اند.

تحلیل‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت مندل درباره شرایط سیاست پولی هر دو به یک نتیجه

1. external balance

2. internal balance

3. flow variables

اساسی رسید. با ۱. حرکت و نقل و انتقال آزاد سرمایه، سیاست پولی می تواند به سوی؛ ۲. هدفی خارجی مانند- نرخ ارز- یا؛ ۳. هدفی داخلی- مانند سطح قیمت ها نشانه گیری شود- اما نمی تواند هر دو کار را در آن واحد انجام دهد. امروز، این مثلث ناسازگار<sup>۱</sup> برای استادان اقتصاد دانشگاه ها مسلّم گشته و بیشتر کسانی که در صحنه اقتصاد دستی در عمل دارند نیز، آن را پذیرفته اند.

### حوزه های پولی بهینه

همان طور که گفته شد، نرخ ثابت ارز در دهه ۱۹۶۰ شکل غالب و رایج بود. پژوهشگرانی بودند که درباره مزایا و معایب نرخ شناور ارز بحث می کردند؛ اما وجود پول ملی ضرورتی اجتناب ناپذیر به شمار می آمد. مندل در ۱۹۶۱، مقاله ای زیر عنوان "حوزه های پولی بهینه" نوشت که به نظر افراطی رسید: چه موقع به نفع تعدادی از مناطق است که پول ملی خود را رها کنند و به پولی مشترک روی آورند؟

مقاله مندل، فایده های مترتب بر پول مشترک را به اختصار بر می شمارد- فایده هایی مانند کاهش هزینه معاملات تجاری و ایجاد اطمینان بیشتر درباره قیمت های نسبی<sup>۲</sup> معایب پول مشترک، به تفصیلی بیشتر بیان شده بود. عیب بزرگ این کار این است که حفظ اشتغال، به هنگامی که نوسان تقاضا یا شوک های نامتقارن<sup>۳</sup> دیگر کاهش مزدهای واقعی را در منطقه ای ایجاد می کند، دشوار به نظر می رسد. مندل، بر اهمیت افزایش تحرک نیروی کار تأکید نمود تا با چنین آشفتگی هایی مقابله شود. وی حوزه های پولی بهینه را مجموعه هایی از مناطقی توصیف کرد که در بین آن ها میل به مهاجرت آن قدر نیرومند است که اگر یکی از مناطق با شوکی نامتقارن روبه رو شود، اشتغال کامل از دست نمی رود. پژوهشگران دیگر، نظریه مندل را بسط دادند و به معیارهای بیشتری مانند تحرک و جابه جایی سرمایه، تخصص منطقه ای و نظام مالیاتی و تأمین اجتماعی مشترک دست یافتند. با وجود این، راهی را که ابتدا مندل برای تبیین مسئله نشان داد بر نسل های پی در پی اقتصاددانان تأثیر گذارده است.

1. incompatible trinity

2. relative price

3. asymmetric shocks

آنچه را که مندل چند دهه پیش می‌گفت، امروز معنی دار از آب درآمده است. به سبب تحرک روزافزون سرمایه در اقتصاد جهان، رژیم‌های موقت نرخ ثابت اما قابل تعدیل ارز، روزبه‌روز شکننده‌تر شده و مورد ارزیابی و بازنگری قرار می‌گیرند. بسیاری از ناظران به اتحادیه‌های پولی یا نرخ شناور ارز- که دو محور اصلی بحث مقاله مندل بودند- چشم دوخته‌اند. می‌دانیم که تحلیل مندل در ارتباط با پول واحد اروپا نیز، مورد توجه قرار گرفته است. پژوهشگرانی که نفع و ضرر اتحادیه پولی اروپا را بررسی کرده‌اند، فکر حوزه پولی بهینه‌ای را به‌عنوان آغاز کار پذیرفته‌اند. به یقین، یکی از موضوعات مهم در این زمینه، تحرک نیروی کار در واکنش به شوک‌های نامتقارن است.

### خدمات‌های دیگر

نظریه اقتصاد کلان از کمک‌های فکری دیگر مندل نیز برخوردار شده است. وی، برای مثال، نشان داده است که تورم بیشتر می‌تواند سرمایه‌گذاران را وادارد که موجودی نقدی خود را کاهش دهند و بر تشکیل سرمایه واقعی خود بیفزایند. در نتیجه، حتی تورم مورد انتظار ممکن است اثر اقتصادی مثبتی داشته باشد که به اثر مندل-تاین<sup>۱</sup> معروف شده است.

مندل، به نظریه تجارت جهانی نیز کمک‌های ماندنی کرده است. او روشن ساخته است که چگونه تحرک سرمایه و نیروی کار در جهت برابری قیمت کالاها در میان کشورها عمل می‌کنند، حتی اگر تجارت خارجی دچار محدودیت ناشی از موانع بازرگانی باشد. این ممکن است تصویری آینه‌ای<sup>۲</sup> از نتیجه‌ای باشد که هکشر-اولین-ساموئلسون به آن رسیده بودند که تجارت آزاد کالا به برابری مزد کارگر و سود سرمایه در میان کشورها کمک می‌کند، حتی اگر مهاجرت و تحرک بین‌المللی سرمایه محدود باشد.

از این نتیجه‌گیری‌ها آشکارا چنین برمی‌آید، که موانع بازرگانی، تحرک بین‌المللی سرمایه و نیروی کار را برمی‌انگیزد، و حال آن‌که پدید آمدن موانع بر سر راه مهاجرت و تحرک سرمایه، تجارت کالا را راه می‌اندازد.

1. Mundell-Tobin-effect

2. mirror image

## سخنرانی پروفیسور رابرت مندل

### استاد دانشگاه کلمبیا در کنفرانس نظام پولی بین‌المللی\*

من موافقم که موضوعات اصلی که باید در ویلیامزبورگ مورد بحث قرار گیرند، باید رکود جهانی، بحران بدهی، حمایت<sup>۱</sup>، آشفتگی نرخ ارز در دهه ۱۹۷۰، و سیاست پولی آینده را دربرگیرد. این پنج مسئله، به نظر من، مهم‌ترین مسائل اقتصادی ما هستند، که مسائل معمول سیاسی جنگ و صلح، خلع سلاح، ساختار وفاق و همکاری<sup>۲</sup> بین‌المللی را باید بر آنها افزود. اما همان‌طور که سیاست اقتصادی<sup>۳</sup> مهم‌تر از آن است که به اقتصاددانان واگذار شود، خط‌مشی سیاسی<sup>۴</sup> هم ممکن است مهم‌تر از آن باشد که به اقتصاددانان واگذار گردد. ما آمیزه عجیبی داریم که در اقتصاد به آن "مسئله ارجاع تکلیف"<sup>۵</sup> می‌گوییم که اقتصاددانان به کار سیاسی گمارده می‌شوند و سیاستمداران، کارشناسان اقتصادی می‌گردند. این مسئله آشفتگی خاصی ایجاد کرده است، که آثار آن در شیوه هماهنگ‌سازی سیاست اقتصادی در سراسر جهان به چشم می‌خورد. تجربه ما در ۱۲ سال گذشته درباره نظام‌های پولی گوناگون بین‌المللی، از تجربه‌ای که در تمام طول تاریخ اندوخته بودیم، بیشتر است.

از سال ۱۹۷۰، نرخ ثابت مبادله پول‌ها که تکیه‌گاه آن طلا و با ثباتی لریزان بر طلای زیر قیمت متکی بوده، تجربه شده است. ما نظام مبادله پولی به نرخ‌های ثابت، مانند آنچه در بنیاد اسمیتسون وضع شده را تجربه کرده‌ایم، بی آن‌که پیوندی خودکار بین عملیات بازار ارز و سیاست پولی برقرار کرده باشیم؛ و بدون وجود نظم و ترتیبی جهانی که در آن دست کم یک پول قابل تبدیل به طلا باشد.

نظام نرخ مبادله شناور را داشته‌ایم که در سال ۱۹۷۳ به میدان آمد. بعد از ۱۹۷۶، چیزی دیگر داشته‌ایم که "نظام نرخ‌های شناور تحت کنترل" خوانده شده است، اما با مدیرانی که ماهیت این کنترل را مشخص نکرده‌اند.

\* این کنفرانس در ۱۷ می ۱۹۸۳، حدود دو هفته پیش از گردهمایی سران هفت کشور صنعتی جهان در ویلیامزبورگ، در واشنگتن برگزار شد.

1. protection      2. alignment structure      3. economic policy      4. political policy  
5. assignment problem

درباره این‌که سیاست مالی و پولی چه باید باشد دچار سردرگمی بزرگی شده‌ایم. در نتیجه، با رکودهای اقتصادی ادواری روبه‌رو بوده‌ایم؛ از سال ۱۹۶۸، که بازار طلای بخش خصوصی از بازار رسمی جدا شد، سه رکود بزرگ داشته‌ایم که هر یک از دیگری عمیق‌تر و طولانی‌تر بوده است. از ۱۹۶۸، که پشتوانه طلا از اسکناس‌های بانک مرکزی آمریکا برداشته شد نرخ‌های تورمی داشته‌ایم که جز در زمان جنگ (یا به سبب پیامدهای آن) بی‌سابقه بوده است. تا حدی به سبب همین رکودهای اقتصادی، کسری‌های بودجه آن‌قدر عظیمی داشته‌ایم که پیش از آن هیچ‌گاه قابل تحمل نبود. نرخ‌های بهره ما همواره بالاتر از پیش بوده و نرخ بالای بیکاری تداوم داشته است. نرخ بیکاری که در ۱۹۶۸، ۳ یا ۳/۵ درصد بود، اکنون ۱۱ درصد است، و با کابوس نوعی بهبود اقتصادی روبه‌رو هستیم که با نرخ بیکاری ۸ یا ۷ درصد در سراسر دهه ۱۹۸۰ همراه خواهد بود، و حتی بعد از دوره‌ای طولانی، فقط تا سطح ۶ یا ۷ درصد پایین خواهد آمد؛ این سطوح نرخ بیکاری در مقایسه با دوران بعد از جنگ که نرخ مبادلات پولی بر پایه استاندارد طلا، و نرخ‌های بهره پایین بود، غیرقابل قبول تلقی شده است.<sup>۱</sup>

بر سر نرخ بیکاری ۳ درصد سال ۱۹۶۸ چه آمد؟ بر سر نرخ‌های بهره‌ای که زیر چتر نظام پولی "برتون وودز" که از پیمان سه جانبه ۱۹۳۶ تا ۱۹۷۱ دوام آورد و زیر ۵ تا ۶ درصد بود چه آمد؟ چرا نرخ‌های بهره امروز به‌ندرت از ۱۰ درصد پایین‌تر می‌آید، مگر در مورد پول‌هایی که انتظار افزایش نرخ برابری آن‌ها وجود داشته باشد؟

چرا و چگونه است که بعد از ۱۹۴۱ نرخ‌های بیکاری، جز در دوره‌های کوتاه رکود، در سراسر قلمرو سازمان همکاری و توسعه اروپا (OECD) پایین نگه داشته شده بود، اما اکنون آن‌قدر افزایش یافته که روزی پذیرفتنی نبود؟ چرا مسئله بدهی جهانی "ناگهان" سربرآورد؟

مسئله بدهی‌ها بحرانی واقعی است، زیرا برخی از کشورهای بدهکار قادر به پرداخت بدهی‌های بین‌المللی خود نخواهند بود. بدهی‌های خود را حالا نمی‌توانند بپردازند، و مشکل پرداخت بهره آن‌ها را هم دارند؛ و در جریان پرداخت بهره و ام‌ها بیش از پیش در گرداب قرض و بدهی فرو خواهند رفت. بنابراین، بدهی‌ها به جای این‌که پرداخت شوند در حال افزایش هستند.

۱. این بالا بودن نرخ بهره و نرخ بیکاری که پروفیسور مندل از آن صحبت می‌کند، مربوط به دهه ۱۹۸۰ است. در دهه ۱۹۹۰ در دوره‌ای که کلیتون و دموکرات‌ها دولت را به دست گرفتند رشد اقتصادی آمریکا افزایش یافت و نرخ بیکاری آن پایین آمد. م

مردم معمولاً مسائل را در قفسه‌های جداگانه قرار می‌دهند بی‌آنکه از پیچیدگی تأثیر متقابل آن‌ها بر یکدیگر سر درآورند. آن‌ها ارتباط بین سیاست پولی، سیاست مالی، سیاست مبادلات پولی، کسره‌های بودجه، بدهی‌های جهانی و نقش طلا را نمی‌بینند. این کوتاه‌بینی در مورد مردم عادی قابل‌إغماض است، اما از اقتصاددانان یا بانکداران که مسئولیت سرمایه‌گذاری عمومی را برعهده دارند، پذیرفتنی نیست.

امروز، اقتصاددانانی داریم که آموزش فنی بهتری از سابق دیده‌اند و بیش از هر زمان دیگری، دربارهٔ سیاست‌های پولی و مالی مطالعه کرده‌اند. پس چرا در تدوین سیاست مالی یا پولی در چارچوب اقتصاد جهانی یا اتفاق‌نظر دربارهٔ آن مشکل دارند؟

بخشی از پاسخ را در نظریه عمومی<sup>۱</sup> کینز درباره اقتصاد بسته می‌یابیم. فریدمن هم برای اقتصادهای بسته، نوش‌داروی پولی عرضه می‌کند. شاگردان و پیروان آن‌ها جرح و تعدیل‌های لازم را انجام نداده‌اند تا دیدگاه‌های کینز و فریدمن را با ویژگی‌های اقتصادهای باز، که با آن سروکار دارند، سازگار سازند. اما این همهٔ ماجرا نیست. دنیای سیاست‌گذاری، و به‌ویژه، هماهنگی بین‌المللی آن، امروز بسی دشوارتر از دوره‌های نرخ ثابت مبادلهٔ پولی برپایهٔ طلا است. سیاست‌گذاری در آن زمان نیمه‌خودکار انجام می‌شد، و از آن‌جا که اشتباهات و خطاها، بی‌درنگ آثار خود را در افزایش یا کاهش ذخایر طلا و یا ذخایر ارزی نشان می‌دادند؛ تکرار نمی‌شدند.

امروز می‌بینیم که یک جای کار عیب دارد. چرا این روزها سیاست‌گذاری این‌قدر دشوار است؟ چگونه است که غیراقتصاددانان بار سیاست‌گذاری را بر دوش می‌کشند و به‌نظر می‌رسد که مثل اقتصاددانان آن را به منزل می‌رسانند؟

پاسخ این است که اقتصاد جهان را بدون سکن و بدون قطب‌نمای طبیعی آن راه می‌بریم. قطب‌نمای گذشته همیشه در بطن نظام پولی بین‌المللی هماهنگ وجود داشت، مانند نظامی که مبادلات پولی آن برپایهٔ استاندارد طلا بود و زیرچتر حمایتی صندوق بین‌المللی پول قرار داشت. کاش جورج شولتز می‌ماند و سخنان مرا می‌شنید، زیرا سیاست‌گذاران نظام‌های مبادلات پولی به نرخ ثابت را به کلی قاتی پاتی کرده‌اند. دو نوع نظام وجود دارد: یکی به‌طور خودکار تصحیح می‌شود و به تعادل می‌رسد، مانند نظامی که در درون اقتصادهای بسته چند منطقه‌ای با پول مشترک و یک بانک مرکزی مسلط وجود دارد. این نوع خوب آن است، و استاندارد طلای قرن نوزدهم روی همین الگو بنا شده بود.

نوع خوب، همه جا در درون کشورها جاری و ساری است. نظام فدرال رزرو، نماینده دوازده پول جداگانه فدرال رزرو است که با حروف مختلف مشخص شده‌اند، اما با نرخ مبادله ثابت، تا بدان‌جا که کسی به حروف مشخص‌کننده آن‌ها توجهی نمی‌کند. هماهنگی سیاست‌های پولی بین ناحیه‌ها، به‌طور خودکار برقرار می‌گردد. هماهنگی پولی خودبه‌خود انجام می‌شود، درست همان‌طور که زیر چتر استاندارد طلا انجام می‌شد.

اگر یکی از مناطق دچار کسری باشد، ذخایر خود را از دست می‌دهد و مخارج آن کاهش می‌یابد، و بدین ترتیب هر نوع عدم موازنه‌ای تصحیح می‌شود؛ و اگر کشوری یا منطقه‌ای ذخایری ایجاد کند، آن وقت است که آن بانک وام بیشتری می‌دهد و مشتریان آن مخارج خود را افزایش می‌دهند. اصلاح و تنظیم قهری یا فرایند خودکار موازنه مجدد<sup>۱</sup> برقرار می‌شود و ادامه می‌یابد. اصل مطلب این است که زیان یک منطقه سود منطقه دیگر است، و بدین ترتیب کسری‌ها و مازادها موجب تورم یا کم‌پولی اقتصاد<sup>۲</sup> نخواهد شد.

وقتی که به سمت نظام‌های پولی با نرخ تثبیت‌شده با درجه پایین‌تر یکپارچگی پولی<sup>۳</sup> می‌رویم، به کشورهایی نظیر پاناما می‌رسیم، که پول کاغذی به دلار آمریکا به کار می‌برد، اما پول فلزی هم دارد که بالبوآ<sup>۴</sup> باشد. بالبوآ قابل تبدیل به دلار است، که این هم با اندکی تفاوت یک نظام مبادله پولی به نرخ‌های ثابت است.

و سپس، جلوتر که برویم، به کشورهایی نظیر کشورهای آمریکای مرکزی می‌رسیم که، به مدتی طولانی تا بروز بی‌ثباتی‌های اخیر، نرخ دلار را ثابت نگه داشته بودند. این کشورها، از این طریق با مشکلی روبه‌رو نشده بودند، زیرا سیاست پولی‌شان همین بود. وقتی که مردم پول بیشتری می‌خواستند، باید پول را از راه ایجاد مازاد در موازنه پرداخت‌ها به دست می‌آوردند.

خوب، درست است که این تثبیت قیمت است، اما این خیلی شبیه به آن است که نرخ مبادله اسکناس‌های ۵ دلاری و ۱۰ دلاری را برابر اعلام کنیم. نظام پولی ملی واحد ما، تثبیت قیمت را ایجاب می‌کند. قیمت کاملاً تثبیت شده است و این کار عیبی ندارد، به شرط این‌که بخواهیم با سکه‌ها، پول نقد و سپرده‌های بانکی بدهی‌های خود را پاک کنیم. این تثبیت قیمت همان چیزی است که به آن نیاز داریم، زیرا مفهوم کامل نظام پولی واحد این است که پولی واحد داشته باشیم، پولی رایج، که به پول‌های دیگر با ارزش‌های متفاوت قابل تبدیل باشد. اگر در داخل

1. re-equilibration process

2. deflation

3. monetary integration

4. Balboa



آمریکا نرخ‌ها را شناور می‌کردیم و معتقد بودیم که تثبیت نرخ‌ها مقررات پولی مناسبی نیست، چرا نباید آمریکا را به ۱۲ بخش مختلف تقسیم می‌کردیم و ۱۲ پول مختلف نمی‌داشتیم؟ یا اجازه می‌دادیم که بانک‌های بزرگ مثل سابق اسکناس چاپ کنند و سپرده‌های خود را شناور سازند. سپرده‌های سیتی بانک، چیز<sup>۱</sup> یا بانک آمریکا به قیمت‌هایی مبادله می‌شد که بازار آزاد تعیین می‌کرد نه مثل حالا که به قیمت‌های ثابت مبادله می‌شوند. آنچه قیمت‌های ثابت را تضمین می‌کند این است که آن‌ها سپرده‌های خود را قابل تبدیل - یک‌به‌یک - به پول کاغذی فدرال رزرو (بانک مرکزی آمریکا) نگه می‌دارند.

اکنون، بیکاری در بخش‌هایی از جنوب بیشتر است. من از طرفداران نرخ انعطاف‌پذیر می‌پرسم، چرا نباید پول جدایی داشته باشیم که بتوانیم ارزش برابری آن را پایین بیاوریم؟ با پول‌های جدا، نرخ تورم در جنوب غربی کشور ۲۰ درصد و در شمال شرقی آن ۱۰ درصد خواهد بود. می‌توان نرخ‌های بهره متفاوت داشت که به پول جنوب و پول شمال قابل پرداخت باشد. می‌توان نظام پولی آمریکا را دو پاره کرد، بدون این‌که جنگی داخلی درگیرد.

می‌توان به هموطنان من، کانادایی‌ها، گفت، «بسیار خوب، شما نباید دلار کانادا را در حدود ۸۰ سنت آمریکا ثابت نگه دارید. شما باید، اگر بیکاری دارید، بگذارید دلار کانادا پایین بیاید و به ۵۰ سنت، یا حتی ۱۰ سنت برسد.» وقتی که قضیه این‌طور مطرح شود، عقل سلیم به یاری می‌آید و می‌گوید که چنین سیاستی قیمت‌ها را در کانادا تا ۱۰۰۰ درصد بالا می‌برد. طرفداران استفاده از ابزار پولی در اداره اقتصاد<sup>۲</sup> که می‌خواستند در دهه ۱۹۷۰ پول خود را شناور کنند و گذاشتند که ارزش دلار پایین بیاید تورم را افزایش دادند، اما بیکاری را کاهش ندادند.

بیکاری در انگلیس بیداد می‌کند، اما پوند انگلیس دو سال پیش ۲/۵ دلار بود و اخیراً تا سطح بی‌سابقه ۱/۴۰ دلار پایین آمد، و ممکن است از این هم پایین‌تر بیاید، اما درد بیکاری درمان نشده است. تنها کاری که نرخ‌های شناور برای انگلیس کرده است ایجاد تورم، افزایش نرخ‌های بهره و افزایش بیکاری بوده است. اگر کاهش ارزش پول درد بیکاری را درمان می‌کرد، انگلیسی‌ها می‌توانستند ارزش پوند و دلار را برابر بگیرند. اما این کار، سطح قیمت‌های انگلیس را بازم ۵۰ درصد افزایش می‌داد و قدرت رقابت کالاهای انگلیسی را تضعیف می‌کرد، زیرا میزان مزدها و هزینه‌های دیگر نیز بالا می‌رفت. آن‌ها ممکن بود تورم را پیش‌بینی کنند و مزدها را

1. Chase

2. Monetarists

پیش از قیمت‌های دیگر بالا ببرند و بیکاری را تشدید نمایند. نرخ‌های مبادلات پولی اگر هم کارساز باشند، دیگر به شکل ابزاری برای افزایش توان رقابت کشورها قابل استفاده نیستند. شواهد علمی بر این نظریه که کاهش ارزش پول موازنه بازرگانی را بهبود می‌بخشد، مهر تأیید نگذارده است.

وزیر خارجه، آقای شولتز با لحنی تحقیرآمیز به "ثبیت نرخ مبادلات پولی"<sup>۱</sup> اشاره کرد. دلیلش این است که وقتی او رئیس دانشکده مدیریت حرفه‌ای دانشگاه شیکاگو بود، ثبیت قیمت کلمه‌ای ناروا بود. من به‌عنوان همکار او، در آن زمان، با حرف او موافقم. من ثبیت قیمت را به این معنا که دولت‌ها بخواهند قیمت یا مزد را کنترل کنند، یا مانند حکومت‌های سوسیالیستی اقتصاد را هدایت کنند نمی‌پسندم. از سوی دیگر، "ثبیت کمیّت"<sup>۲</sup> را نیز کلمه‌ای وحشتناک می‌دانم.

اقتصاد جهانی به درد ثبیت کمیّت گرفتار است. میلتون فریدمن اهل ثبیت کمیّت است. جورج شولتز هم همین‌طور. جورج وقتی که در ۱۹۷۳ وزیر خزانه‌داری بود اوضاع به هم‌ریخته امروز ما را ایجاد کرد.

در ژوئن ۱۹۷۳، کمیته بیست تصمیم گرفت که فکر اصلاح پولی بین‌المللی را مادام که تورم در کشورهای مختلف مهار نشده است، رها کند. این را که شنیدم، دیدم تا آن زمان هرگز چنین حرفی را از جمعی که انتظار می‌رفت واجد حداکثر صلاحیت باشند نشنیده بودم، زیرا مفهوم اصلاحات بین‌المللی چیزی نبود مگر هماهنگ‌سازی سیاست‌های پولی به‌منظور دستیابی به قیمت‌های با ثبات، خواه از راه نظام طراحی‌شده پولی مصنوعی<sup>۳</sup> و خواه از راه نظامی طبیعی‌تر مانند نظام مبادله مبتنی بر استاندارد طلا. باید نرخ رشد پول بین‌المللی را ثبیت کرد، یا دست کم، مانند وضعی که در شرایط وجود استاندارد طلا حاکم است، قاعده‌ای داشت که نرخ رشد مذکور را قابل پیش‌بینی سازد.

تأکید می‌کنم که وقتی از نرخ‌های مبادله ثابت<sup>۴</sup> صحبت می‌کنیم، صحبت بر سر میخکوب کردن پولی به پول دیگر<sup>۵</sup> نیست، که ذخایر خرید و فروش شوند بدون آن‌که بر سیاست پولی تأثیر بگذارند. این نوع بد آن است. همین حالا، می‌دانیم که لیر ایتالیا و فرانک فرانسه دچار نوعی عدم

1. exchange rate fixing

4. fixed exchange rates

2. "quantity fixing"

5. pegged rates

3. synthetic money

تبادل هستند. دلیلی ندارد که وارد بازار شویم و ارزش لیر یا فرانک را در برابر دلار تثبیت کنیم و جلو تأثیر آن را بر سیاست پولی بگیریم. این تأثیر اجتناب‌ناپذیر است، مگر آن‌که آثار قهری آن با فروش دارایی‌های مالی داخلی، از سوی بانک مرکزی، خنثی یا "عقیم" گردد.

اگر فرانسه بخواهد تورم خود را متوقف سازد و نگذارد که نرخ هفت تا هشت فرانک در برابر هر دلار به ده فرانک نزول کند، و اگر بخواهیم این فرایند را متوقف سازیم، باید به میدان بیاییم و فرانک فرانسه را در برابر دلار تثبیت کنیم (یا از سرعت سقوط ارزش آن بکاهیم). این کار مستلزم دخالت (کلمهٔ رکبک دیگری در شیکاگو) در بازار ارز است زیرا بانک فرانسه دلار می‌فروشد و فرانک می‌گیرد، و به این ترتیب پایهٔ پولی نظام پولی فرانسه را پایین می‌آورد و با اِعمال سیاست انقباض، تیشه به ریشهٔ تورم می‌زند و آن را معالجه می‌کند. این انقباض پولی، انقباض بودجه‌ای را در پی دارد زیرا معنای آن این است که ارزش واقعی بدهی عمومی نمی‌تواند متورم گردد.

حقایق موجود این حرف را که نرخ‌های مبادلهٔ ثابت کارساز نیستند، تأیید نمی‌کند. این نظام، به‌عنوان نوعی نظم و انقباض پولی در همهٔ کشورهای که در اعصار گذشته با استاندارد طلا یا نقره کار می‌کردند عمل می‌کرد، هر چند که بعد از ۱۹۶۵ که کنگره اولین مرحلهٔ الزام ۲۵ درصد ذخیره را برداشت، پایه‌های آن سست تر شد.

اخیراً، تجربه‌هایی در دست است که نقش نظم و انقباض پولی و نرخ‌های مبادلهٔ ثابت را روشن می‌سازد. تجربهٔ مکزیک را در نظر می‌گیریم. پزوی آن از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۶، هشت سنت بود. ضریب تبدیل آن به دلار ۱۲/۵ بود. مکزیک به مدت بیست سال تا رونق بازار نفت، نظام نرخ ثابت مبادلهٔ پولی خود را حفظ کرد، و نرخ تورم آن در همان حدود آمریکا بود. بعد از آن‌که نرخ مبادلهٔ ثابت را کنار گذاشت، نظم و انقباض مالی و پولی او از هم گسست و قیمت‌ها از سال ۱۹۷۵ تاکنون ۴۰۰ درصد افزایش یافته‌اند. نظام نرخ مبادلهٔ مناسب، که کسری‌ها عقیم نگردند، مانند ترمزی برای گسترش پولی عمل می‌کند و بنابراین، به‌ویژه جایی که اعتبار دولتی ضعیف باشد، به شکل مانعی بر سر راه کسر بودجه عمل می‌کند.

این تجربه در شماری دیگر از کشورها نیز تکرار شده است. از چند استثنا که بگذریم، پایه‌های انقباض پولی در کشورهای توسعه‌نیافته، آن‌گاه که هدف استفاده از سیاست پولی را در حفظ موازنهٔ پرداخت‌ها در نظام مبادلهٔ پولی ثابت کنار گذاشتند، سست شد. این پندار که نرخ‌های مبادلهٔ ثابت پول‌ها به‌صورت نظم و انضباطی پولی عمل نمی‌کند یا نمی‌تواند عمل کند

حقیقت ندارد. فقط وقتی نظام نرخ ثابت مبادله پول‌ها منشأ عدم تعادل می‌گردد که پای نرخ مبادله پول ملی بی‌چون و چرا به یک پول و بانک مرکزی آثار پولی دخالت را از راه خشی ساختن انقباض و انبساط قهری بازار پول عقیم سازد. ایده نظام نرخ مبادله پولی ثابت این است که مقررات پولی وضع و ثبات پولی فراهم شود که نرخ تورم کشورهایی را که نرخ پول ملی در برابر پول آن‌ها تثبیت شده است در برگیرد.

با وجود این اگر کشوری نرخ برابری پول خود را با پولی دیگر تثبیت کند، باید پولی جهانی پیدا کند که خود آن ثابت داشته باشد. کاروانی از کشتی‌ها را در نظر بگیریم؛ اگر این کاروان، از نظر یکی از کشتی‌ها، جهتی نادرست را در پیش گرفته باشد آن کشتی نخواهد خواست که قاطی کاروان شود، اما اگر کاروان در جهتی درست حرکت کند، آن کشتی مورد بحث می‌تواند به کاروان بپیوندد و از هدایت و محافظت آن برخوردار گردد. به همین دلیل است که نظام بین‌المللی باثباتی می‌خواهیم که کشورهای دیگر هم، چه حالا و چه در آینده، به آن اعتماد کنند. نظام موجود، نظامی مختلط از حوزه‌های پولی است (چند کاروان وجود دارد)، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از حوزه دلار، و بعد از آن حوزه مارک و نظام پولی اروپا، سپس نوبت به ین، پوند و فرانک می‌رسد.

نظام بین‌المللی، به دلایل گوناگون، در سه مرحله، در سال‌های ۱۹۶۸، ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ نابود شد. اقتصاد آمریکا چنان بزرگ شده بود که کشورهای دیگر نرخ پول خود را در برابر دلار تثبیت کردند، و دولت آمریکا در بازار ارز دخالت نکرد. کار او این بود که ثبات ذخایر بین‌المللی را تأمین کند. بنابراین در بازار طلا دخالت کرد. این بازوی بین‌المللی سیاست پولی او بود و همین بازو بود که رشد پولی آمریکا را پوشیده نگه می‌داشت.

حالا که آن نظام فرو پاشید - نظام برتون وودز فرو پاشید - زیرا سرانجام، بعد از آن‌که تورم ناشی از سه جنگ پیدا شد و قیمت طلا با توسری در اونس ۳۵ دلار نگه داشته شد؛ نظم و انضباط پولی بنا به شرایط و مقتضیات جنگ درهم می‌شکند. قیمت واقعی طلا خیلی پایین آمد، و وقتی دولت آمریکا از تغذیه بازار خصوصی دست کشید، قیمت طلا بالا رفت و به سطح طبیعی خود رسید. قیمت طلا در دهه ۱۹۷۰ و سال‌های اول دهه ۱۹۸۰ بیش از حد انتظار بالا رفت زیرا در ۱۹۷۵ مردم آمریکا، بعد از سی سال ممنوعیت، اجازه یافتند که طلا داشته باشند.

اما طلا عین نفت عمل کرده است. حدود ۱۰ تا ۱۴ بشکه نفت با یک اونس طلا مبادله می شود که در سراسر قرن بیستم همین طور بوده است.

این نسبت، نسبت واقعی، تقریباً ثابت مانده است. آنچه ثابت نداشته پول جاری بوده که ارزش آن در برابر طلا، نفت، نقره، الماس و مس و مانند آن پایین آمده است. همان طور که دو نظام نرخ مبادله پول وجود دارد، دو نوع استاندارد طلا نیز موجود است: یک نوع آن این است که قیمت طلا را تثبیت می کنید و نمی گذارید نوسان های ذخایر طلا بر سیاست پولی تان اثر بگذارد، حرکات طلا را عقیم می سازید و جلو تأثیر آن را بر ذخایر بانکی می گیرید. نوع دیگر، نظامی کاملاً خودکار است؛ در این نظام، سیاست طلا سیاست پولی می شود و عملکردهای بازار آزاد کنار گذاشته می شود (مگر در موردی که در فرایند رشد اعتبار را جایگزین طلا کنید)...

امروز، هم اصلاحات بلندمدت این نظام و هم مسائل کوتاه مدت مربوط به اتخاذ تدابیر بهینه برای بهبود اوضاع را مورد بحث قرار می دهیم. تصور من این است که دوران بهبود آغاز شده و بهترین کاری که دولت ریگان پیگیری کرده کاهش مالیات ها بوده، که طرح آن را آقای کمپ<sup>۱</sup> نماینده محترم مجلس ارائه و کنگره آن را تصویب کرد. کاهش مالیات ها، بهترین بخش سیاست اقتصادی دولت ریگان بوده است.

اما این کافی نیست. این بهبود، به نظر من، از نفس خواهد افتاد. این بهبود هم به سرنوشت بهبودهای دیگر دچار خواهد شد که وقتی به آستانه به اصطلاح "اشتغال کامل" می رسیدیم از نفس می افتادند. این بهبود هم از نفس می افتد زیرا به شکلی که امروز این نظام کار می کند، استاندارد پولی دیمی و خودسرانه ای است که می توان آن را "استاندارد ولکر"<sup>۲</sup> نامید که درست تا ۶ اوت دوام می آورد و بعد از آن نسخه دوم آن به نام ولکر یا کسی دیگر جایش را می گیرد. این وضعیت مناسبی نیست. قدرت بانک مرکزی آمریکا به این مرد موقعیتی منحصر به فرد می بخشد، هیچ کس در دنیا از چنین قدرتی برخوردار نیست، قدرتی که با آن می توان میلیاردها ثروت را ایجاد کرد یا بر باد داد. این، به نظر من، نظام سیاسی مبتنی بر حفظ موازنه قدرت آمریکا را تضعیف می کند، به رغم این که بانک مرکزی آمریکا پاسخگوی کنگره است و رئیس آن را رئیس جمهور منصوب می کند، قدرتی بی حد و حصر در اختیار یک نفر است. من چنین قدرتی را حتی برای خودم نمی خواهم. این همه نفوذ یک نفر بر کل نظام بیش از حد متعارف است.

1. Kemp

2. Volker, رئیس وقت بانک مرکزی آمریکا

البته، قدرت رئیس بانک مرکزی به‌طور قانونی توسط کمیته بازار آزاد، کنگره، و تمایل اجتناب‌ناپذیر به همکاری با سیاست اقتصادی دولت زیر کنترل قرار می‌گیرد.

این بهبود اقتصادی خرج زیادی بر می‌دارد و مردم دارند به این فکر می‌افتند که تورم در راه است. زنده‌شدن انتظارات تورمی، نرخ‌های بهره را دوباره افزایش خواهد داد، بهای سهام دوباره کاهش خواهد یافت، و به‌جایی خواهیم رسید که باز سیاست پولی، نفس فرایند بهبود اقتصادی را بند خواهد آورد، مگر این‌که راهی پیدا شود که مطمئن سازد بهبود کنونی، به‌معنای اتخاذ سیاست پولی تورمی در آینده نیست.

ایجاد اعتماد نسبت به سیاست پولی آینده وقتی ممکن می‌گردد که نظام پولی شما تابع سیاست و ملاحظات سیاسی نباشد، و مقررات پولی باثباتی مانند استاندارد طلا دست کم در یک کشور در اختیار بگذارد.

هر کس که به جلو بنگرد، می‌تواند چیزی دربارهٔ سیاست پولی آینده بگوید. در نظام کنونی، باید انتظار داشته باشیم که در ۱۹۸۴ با انبساط پولی سریعی روبه‌رو شویم. در سال ۱۹۸۸ نیز، سیاست پولی بسیار سریعی خواهیم داشت زیرا رئیس جمهوری خواهد خواست که دوباره انتخاب شود. در سال ۱۹۹۲ و در مقاطع بعدی هم همین حکایت تکرار خواهد شد. اگر به سابقه دوره‌های سیاسی گذشته بنگریم می‌بینیم که هر چهار سال یک‌بار که انتخابات رئیس‌جمهور برگزار می‌شود، نرخ توسعهٔ پولی<sup>۱</sup> افزایش می‌یابد و پس از آن در سال بعد از انتخابات تورم چنان افزایش می‌یابد که باید ترمزها به کار افتند، نرخ‌های بهره، دست کم به‌طور موقت، افزایش می‌یابد، و بعد از سال انتخابات رکودی کوچک و پیش از این سال تورمی کوچک داریم، که چرخه‌های بیکاری<sup>۲</sup> و تورم را تشدید می‌کنند. در عمل وقتی که مردم در می‌یابند که چه می‌گذرد، و بر سر این‌که بیکاری دشمنی بزرگ‌تر است یا تورم، جار و جنجال راه می‌افتد؛ این جریان ممکن است معکوس گردد. باید امیدوار بود که سرانجام همه در یابند که به هماهنگی بهتر و قابل پیش‌بینی‌تر سیاست‌های پولی، مالی، و ارزی نیاز داریم که همه این سیاست‌ها باید با سیاستی که در مورد طلا دنبال می‌کنیم نیز، هماهنگ باشند تا به هدف‌های چندگانهٔ سیاست اقتصادی دست یابیم.

1. rate of monetary expansion

2. unemployment cycles

\* Source: Internet